

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تَهْمَتِ شَرِكِ دَر عِبَادَتِ بَه شِیْعِیَانِ تَوْسَطِ وَهَّابِیُّونَ

چون نزدیک هشتم شوال و سالروز تخریب بقاع ائمه علیهم السلام توسط وهابیون هستیم، به تناسب بحث، این جا یک پرانتز باز کنم. گر چه به بحث نماز ارتباطی ندارد؛ ولی نکته‌ی مهمی است.

هر عمل که بدون قصد عبادت انجام شود، عبادت نیست. حتی اعمالی که در ظاهر کاملاً متعین در عبادت بودن‌اند؛ مانند سجده کردن. سجده کردن از بالاترین مظاهر عبادت است. اما اگر انسان در برابر چیزی بدون قصد عبادت آن چیز سجده کند، آن عمل عبادت نیست. شاهد بارز آن در قرآن است؛ در ماجرای خلقت آدم، خدا به ملائکه امر کرد «**أَسْجُدُوا لِآدَمَ**»^۱ سجده کنید برای آدم.

به وهابی‌ها که ما شیعیان را به خاطر سجده کردن بر مهر، مُشْرک می‌دانند و می‌گویند شما بت پرستید؛ می‌گوییم اولاً ما بر مهر سجده می‌کنیم، نه برای مهر؛ شما هم بر قالی سجده می‌کنید. اگر حرف شما درست باشد، پس شما هم قالی پرستید؟! سجده یعنی پیشانی را بر چیزی نهادن؛ بر چیزی که در ارتفاع پایینی است. اگر بر مهر سجده کردن ما، دلیل عبادت

^۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۴.

مهر است؛ بر قالی یا زمین سجده کردن شما هم دلیل بر عبادت زمین و قالی است. این حرفِ آنها بسیار یاوه است.

ثانیاً هیچ شیعه‌یی نگفته است من برای مهر سجده می‌کنم. اما اگر برای مهر سجده کردن هم بدون قصد عبادت باشد، باز هم شرک در عبادت نیست. البته از نظر احکام شرع در دین اسلام، عمل خلافی است؛ گناه است؛ نباید برای غیر خدا سجده کرد. اما هر گناه و عمل خلافی که شرک نیست. کسی که شراب خورد، مشرک شده است؟ کسی که آدم کشت، مشرک شده است؟ کسی که دزدی کرد، مشرک شده است؟ کسی که ربا خورد، مشرک شده است؟ خیر؛ معصیت مرتکب شده است؛ اما مشرک نشده است؛ از توحید خارج نشده است. بنابراین سجده کردن برای غیر خدا حرام است؛ اما اگر قصد عبادت در آن نباشد، شرک نیست. بهترین شاهد آن این است که خود خدای متعال به ملائکه امر کرد: «**أَسْجُدُوا لِآدَمَ**» سجده کنید برای آدم، نه بر آدم؛ که بگوییم آدم را مثل مهر گذاشتند و روی او سجده کردند. فرمود: «**أَسْجُدُوا لِآدَمَ**» برای آدم سجده کنید. **أَلْعِيَاذُ بِاللَّهِ** خدا امر به شرک کرد؟ ملائکه با انجام آن کار، مشرک شدند؟ «**فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ**»^۲ و فقط ابلیس **مُؤَخَّذٌ** بود؟ «**وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ**»^۳ خیر؛ ملائکه به قصد اطاعت خدا برای آدم سجده کردند؛ نه به قصد عبادت آدم. پس سجده کردن برای چیزی یا کسی، بدون قصد عبادت او، عبادت او نیست. ملائکه با سجده برای آدم، او را عبادت نکردند.

۲. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۳۰.

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۴.

در ماجرای حضرت یوسف در قرآن، وقتی برادران یوسف همراه با یعقوب و مادر یوسف به سرزمین مصر آمدند، قرآن می‌گوید: «خَرَوْا لَهُ سُجْدًا»^۴ یعنی برای یوسف به سجده افتادند. پس اَلْعِيَاذُ بِاللّٰهِ يَعْقُوبَ پيامبر عليه السلام مشرک شد؟ قطعاً نه. پس اگر در سجده کردن برای کسی یا چیزی، قصد عبادت نباشد، عبادت آن چیز یا آن کس نیست. یعقوب عليه السلام، پيامبر معصوم خدا با سجده‌یی که کرد، یوسف پرست نشد. یا ملائکه‌یی که قرآن در مورد آنها می‌فرماید: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»^۵ ملائکه‌یی که معصومند؛ با سجده کردن بر آدم مشرک نشدند. عمل وقتی شرک است که در آن نیت عبادت غیر خدا شود.

از دیگر مظاهر بارز عبادت، طواف دور خانه‌ی خداست. طواف کعبه از برجسته‌ترین عبادات است. چه زمانی گشتن دور خانه‌ی خدا عبادت است؟ زمانی که قصد عبادت در آن طواف شود؛ و الاً اگر قصد عبادت نباشد؛ کسی به قصد تماشای کعبه، دور کعبه بگردد؛ یا به قصد این‌که پیاده‌روی کرده باشد، دور کعبه بگردد؛ آن عملش عبادت است؟ خیر. چرا عبادت نیست؟ چون قصد عبادت در آن نبوده است. عملی عبادت است که قصد عبادت در آن باشد و صورت ظاهر عمل در عبادت بودن آن اصلاً دخیل نیست. قرآن راجع به عده‌ای از مشرکین دوران جاهلیت نقل می‌کند: «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ تَصْدِيَةً»^۶ عبادت آنها نبود مگر این‌که دور کعبه کف می‌زدند و سوت می‌کشیدند. پس کف‌زدن و سوت‌کشیدن عبادت است؛ چون نیت و قصد عمل عبادت بود، و الاً سوت‌زدن یا کف‌زدن کی و کجا عبادت و عمل عبادی است؟! اما

۴. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۰.

۵. سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۶.

۶. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۳۵.

چون در آن کفزدن و سوتزدن، نیت عبادت کردن بت‌ها بود؛ آن عمل عبادت شد. اما در سجده‌ی برای آدم و سجده‌ی برای یوسف علیهما السلام، چون نیت، عبادت یوسف یا عبادت آدم نبود، عمل، عبادت آدم و یوسف علیهما السلام نبود. این نکته‌ی ظریفی است که آن‌چه عمل را عبادت می‌کند، قصد عبادت است؛ نه صورت عمل. صورت عمل حتی سوتزدن و کفزدن باشد، اگر به قصد عبادت انجام شود، عبادت است. و اگر صورت عمل، صورت عبادت باشد؛ مثل سجده و طواف، اما قصد عبادت در آن نباشد؛ عمل عبادت نیست. لذا به وهابیان که می‌گویند شیعه‌ها مثل کعبه، دور ضریح امامان طواف می‌کنند؛ پس شیعه امام پرستی می‌کند و مشرک است؛ باید گفت: همان طور که گشتن دور کعبه بدون قصد عبادت خدا، عبادت خدا نیست؛ طواف دور ضریح امام بدون قصد عبادت امام هم عبادت امام نیست. کدام شیعه به قصد عبادت امام دور ضریح امام طواف کرده است که شما می‌گویید شیعه مشرک است؟ کدام شیعه به قصد عبادت مهر، بر مهر سجده کرده است که شما می‌گویید شیعه مشرک است؟ اینها نتیجه‌ی نفهمی و جهالت عمیقی است که آنها نسبت به ظرائف و حقایق اعتقادی دارند و لذا شیعه را مشرک و ریختن خونشان را مباح و موجب ثواب و راه‌یافتن به بهشت تلقی می‌کنند. این یک جمله‌ی معترضه بود. این پُرانتز را ببندیم و به بحث نماز برگردیم.

تفاوت نیت در عبادات خلق

آن‌چه هویت بخش عمل است، نیت است. اگر صورت عبادت همراه با نیت خالصانه‌ی عبادت نباشد، آن عمل اصلاً عبادت به حساب نمی‌آید. در اعمالی که در آنها قصد عبادت وجود دارد، معبود فرق می‌کند. مشرکین به قصد عبادت بت، در برابر آن سجده می‌کردند؛ قربانی می‌کردند؛ طواف می‌کردند؛ کف می‌زدند؛ سوت می‌کشیدند؛ این عبادت بت است؛ چون قصد

عبادت بت کرده بودند. گاهی اوقات نیت عبادت یک شخص است؛ قدرتمندی، شخصیتی پرستیده می‌شود؛ به قصد عبادت او، در برابر او خضوع می‌شود؛ گرنش می‌شود؛ این کار عبادت آن شخص است. اما یک وقت قصد، عبادت خدای متعال است. آن عبادت خدا می‌شود. وقتی قصد، عبادت خداست؛ ممکن است انگیزه‌های مختلفی در عمل شخص عبادت‌کننده باشد. یعنی زمانی قصد عبادت، خداست؛ اما برای رغبت و علاقه‌مندی به رسیدن به مقام و منفعتی. آن مقام و منفعت می‌تواند دنیوی باشد؛ مثلاً نماز شب می‌خواند که رزقش وسیع شود؛ بیداری بین الطلوعین دارد برای این که عمرش طولانی شود؛ و امثال اینها. یعنی ثمرات دنیوی عمل را مدّ نظر دارد. مُنتها می‌گوید خداوند در قبال عبادتی که می‌کنم، اینها را می‌دهد؛ یا ثمرات آخروی را، مثل بهشت، جنت و نعیم، قصرهای بهشتی، جامه‌های فاخر بهشتی، میوه‌ها و غذاهای بهشتی، حور و قلمان بهشتی، امثال آنها را می‌خواهد و برای این که خدا آنها را به او بدهد، خدا را عبادت می‌کند. این شخص خدا را عبادت می‌کند، مُنتها هِمَّتَش در عبادت در همین حد است. یک وقت برای ترس از پیامدهای منفی است؛ ترس از پیامدهای منفی دنیوی، که مثلاً اگر این عبادت را انجام ندهم، رزقم کم می‌شود؛ عمرم کوتاه می‌شود؛ زندگی‌م توأم با تلخی می‌شود؛ برکت از روزی‌ام برداشته می‌شود و امثال اینها. یا برای جنبه‌های آخروی؛ می‌ترسد از این که فشار قبر داشته باشد؛ می‌ترسد از این که «هول مُطَّلَع» داشته باشد؛ می‌ترسد از این که «فَزَعِ يَوْمِ اكْبَر» داشته باشد؛ می‌ترسد از این که فردای قیامت خدا حساب سختی از او بکشد؛ می‌ترسد از این که از پل صراط، در درون آتش دوزخ واژگون شود و در عذاب الهی بسوزد و امثال اینها. این شخص به خاطر ترس از پیامدهای منفی دنیوی، یا ترس از پیامدهای منفی آخروی، خدا را عبادت می‌کند. عبادت می‌کند برای این که خدا او را از آن

پیامدهای منفی مَصون بدارد؛ حفظ کند. این هم یک نوع عبادت کردن برای خداست. یک وقت خدا را برای بزرگداشت خدا عبادت می‌کند؛ برای تعظیم حضرت حق، برای ابراز بندگی کردن، فقط برای این که حق بندگی را ادا کند؛ چون خدا سزاوار پرستیده شدن است و او سزاوار پرستیدن خداست و می‌خواهد به آنچه شایسته و سزاوار است عمل کند، خدا را عبادت می‌کند. یک وقت کسی به خاطر محبت به خدا، خدا را عبادت می‌کند. به خاطر عشق و محبتی که به خدا دارد، خدا را عبادت می‌کند. «حُبّاً لَهُ» خدا را عبادت می‌کند. یک وقت، کسی خدا را برای شکر عبادت می‌کند. پس در عبادت خدا نیت‌های مختلفی وجود دارد؛ همه‌ی آنها را می‌توان عبادت خدا تلقی کرد.

اگر نیت در عبادت، صرفاً این باشد که خدا سزاوار عبادت شدن است؛ یقیناً آن عمل، عمل مقبولی است. اگر نیت فقط عبادت خدا باشد و شخص در قبال عبادت، چیزی طلب نکند؛ بلکه بگوید خدا شایسته‌ی عبادت شدن است و من می‌بایست عبادت خدا را به جا بیاورم؛ می‌خواهم به آنچه سزاوار و شایسته است، عمل کرده باشم؛ می‌خواهم به آنچه حق است، عمل کرده باشم؛ یقیناً چنین عمل و عبادتی مقبول است.

اگر به همراه قصد عبادت خدا، چیز دیگری هم طلب کند؛ باز هم عملش باطل نیست. مثلاً اگر آن چیز یک امر مستحب باشد؛ مثل این که وقتی من به شما برخورد می‌کنم، به شما سلام کنم به دو نیت: یک اطاعت امر خدا، دوم این که سلام کردن ثواب و پاداش دارد و علاوه بر این که دارم فرمان خدا را می‌برم، پاداش و ثوابی هم گیرم می‌آید؛ پس این جا نیت من خالصاً لله نیست؛ بلکه همراه با قصد انجام یک مستحب برای رسیدن به یک ثواب و پاداش است. این عمل هم باطل نیست.

ممکن است نیت عبادت خدا همراه با یک امر مباح باشد. یعنی بگویم برای خدا و برای یک امر مباح؛ مثل این که می‌روم در این گرما وضو بگیرم؛ که هم وضو گرفته باشم و هم خنک شوم. این که شخص برای خنک شدن، به خودش آب بزند، امر مباحی است. این جا اگر نیت اصلی و انگیزاننده‌ی اصلی شخص عبادت باشد؛ که اگر نبود که الآن وقت نماز است و قصد نماز خواندن دارد و باید برای نماز وضو بگیرد، نمی‌رفت وضو بگیرد؛ قصد اصلی‌اش وضو گرفتن برای عبادت خداست؛ ولی هم بالطبع و هم به تبع در ذهنش هست که وقتی انسان با آب وضو می‌گیرد، خنک هم می‌شود. این هم لطمه‌یی به صحّت وضوی شخص نمی‌زند. اما اگر آن امر مباح، جزئی از علت باشد؛ یا علت عمده و قصد اصلی باشد؛ این جا عمل مقبول نیست. یعنی می‌رود هم برای نماز وضو بگیرد و هم خنک شود؛ که اگر خنک شدن نبود، انگیزه‌ی وضو گرفتن به تنهایی او را به سمت وضو گرفتن نمی‌برد. یعنی نیت شخص مُرکّب است از وضو گرفتن و خنک شدن. که اگر جزء خنک شدن را حذف می‌کردید، علت تامّه نبود و چون علت تامّه نبود، معلول پدید نمی‌آمد؛ یعنی وضو نمی‌گرفت. این عمل باطل است. یا این که اصل این است که می‌خواهد خنک شود. می‌گوید بروم آبی به خودم بزنم؛ خنک شوم؛ ضمناً وضویم را هم گرفته باشم؛ که اگر گرمش نبود و قصد خنک شدن نداشت، اصلاً در پی وضو گرفتن نبود. این هم پذیرفته و قبول نیست. پس وقتی نیت انسان توأم با یک امر مباح است؛ اگر قصد اصلی، عبادت باشد؛ اما به تبع هم در ذهن شخص باشد که وقتی وضو می‌گیرم، خنک هم می‌شوم؛ آن شاید لطمه‌یی به عبادت نزند؛ اما اگر جزئی از علت یا علت اصلی و بخش عمده‌ی علت باشد و به تبع آن بگوید وضویی هم گرفتم؛ برای نماز وضو خواهم داشت؛ این پذیرفته نیست.

حالت بعد این است که نیت شخص توأم با قصد ریا کردن باشد. نماز می‌خواند و قصد خودنمایی دارد؛ قصد کسب و جاهت دارد؛ می‌خواهد مردم او را شخص نمازخوانی بدانند؛ انسان با معنویتی بدانند؛ آدم مُتَشَرَّعی بدانند. یا این‌که در نیتی که دارد، صورت ظاهر دارد خدا را عبادت می‌کند؛ اما در دلش عبادت غیر خداست؛ اصلاً عبادت خدا در دلش نیست؛ نه این‌که غیر خدا را هم شریک کرده است. به صورت ظاهر دارد عمل عبادی مسلمان‌ها را انجام می‌دهد؛ اما در دل قصد عبادت غیر خدا کرده است؛ یقیناً این عمل باطل است. یعنی اگر انگیزه‌ی شخص از انجام عبادت، عمل را به دیده‌ی دیگران عرضه کردن یا به گوش دیگران رساندن باشد؛ که اگر عمل را به چشم دیگران برسانی، به آن ریا می‌گویند؛ اگر به گوش دیگران برسانی، به آن سُمعِه می‌گویند؛ فرق نمی‌کند، ریا و سُمعِه هر دو، عمل را به دیگران عرضه کردن است؛ و برای این‌که دیگران ببینند و شأنی برای انسان قائل باشند؛ انسان و جاهتی پیش آنها پیدا کند؛ مورد احترام آنها قرار گیرد؛ مورد اعتماد آنها واقع شود؛ مورد علاقه‌ی آنها قرار گیرد؛ یقیناً آن عمل باطل است و عبادت نیست. یا این‌که به صورت ظاهر نماز بخواند؛ ولی در دل قصدش این باشد که برای بت کرنش و عبادت کند؛ این یقیناً عبادت نیست.^۷ قصد ریا، یا قصد کسب و وجهه، یا قصد عبادت غیر خدا، چه از اوّل که شخص مشغول عمل شد وجود داشت؛ چه اوّل واقعاً خالصانه به نماز ایستاد؛ به قصد ریا نبود؛ اما اواسط نماز این قصد آمد؛ باز هم عمل باطل است. چون نیت امری است که در طول عمل، از اوّل تا انتهای عمل، باید وجود داشته باشد. اگر در بخشی از عمل نیت باشد؛ در بخش دیگر نباشد؛ آن عمل باطل است. روزه-

^۷. سندش را نمی‌دانم؛ ولی شنیده‌ام که بعد از مرگ دومی، محلی را که در نماز سجده می‌کرد، کردند؛ زیرش یک بت زرین دفن شده بود. این مطلب را از افواه شنیده‌ام؛ هیچ‌وقت نرفتم بگردم سند آن را پیدا کنم. اگر هم سندی نداشته باشد و چنین امری واقع نشده باشد؛ به استناد بعضی از روایات، در عبادت‌هایشان، در دل آنها، معلوم نیست واقعاً خدا بوده است: «مَا آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ طَرَفَةَ عَيْنٍ» آنها یک چشم بر هم زدن هم به خدا و رسولش ایمان نیاوردند. (نعمت‌الله جزایری، انوار نعمانیّه، ج ۳، ص ۳۳۵)

ی ماه مبارک رمضان، این‌گونه نیست که فقط شخص سحری که خورد؛ باید نیت روزه داشته باشد. نیت روزه باید در کلّ روز باشد. یعنی اگر یک دقیقه قبل از اذان مغرب هم نیت روزه از بین می‌رفت، روزه‌ی شخص روزه نیست و باطل است. نماز هم همین‌طور است. این‌گونه نیست که بگوییم قبل از تکبیرة الاحرام نیت کنیم. بعضی از حرف‌های جاهلانیه‌ی که متأسفانه وجود دارد؛ قبل از تکبیرة الاحرام باید نیت کنم. نیت چیزی نیست که فقط قبل از تکبیرة الاحرام باشد؛ نیت انگیزه‌ی است که تو را به آن عمل واداشته است؛ چه به شروع عمل، چه به ادامه‌ی عمل و چه به اتمام عمل. نیت در طول عمل باید وجود داشته باشد. در مناجات‌های سحری ماه رمضان است: «أَسْتَغْفِرُكَ لِكُلِّ خَيْرٍ أَرَدْتُ بِهِ وَجْهَكَ»، خدایا من استغفار می‌کنم؛ از هر عبادتی که آن را خالصانه برای تو شروع کردم؛ ولی «فَخَالَطَنِي فِيهِ مَا لَيْسَ لَكَ»^۸ در بین عمل نیت دیگری، که غیر تو بود، با نیت من مخلوط شد. خدایا استغفار می‌کنم از چنین طاعت و عبادت و عملی که انجام دادم. بنابراین چه از ابتدا قصد ریا باشد؛ قصد جلب توجه یا قصد عبادت غیر خدا باشد؛ چه در اثناء عمل و در حین عمل پدید بیاید؛ آن عمل باطل است. ممکن است در ابتدا و حین انجام عمل، نیت خالص باشد؛ اما بعد از عمل ریا صورت گیرد و عمل باطل شود. بعضی از انواع ریا وجود دارد که بعد از عمل، عمل را باطل می‌کند. روایاتی داریم که شخص عمل را خالصانه انجام داده است؛ نمازش را از اوّل تا آخر خالص برای خدا خوانده است؛ اما بعداً ریا کرد. وقتی ریا کرد، اوّل اجر عمل از بین می‌رود؛ بعد عکس می‌شود؛ برای او معصیت ریا را در نامه عملش می‌نویسند. اجر نماز که رفت هیچ، معصیت ریاکاری هم

^۸ محدث قمی، مفاتیح الجنان، اعمال سحرهای ماه رمضان، پنجم.

در نامه‌ی عملش می‌نویسند. روایات باب اخلاص مفصل است؛ الآن نمی‌خواهم وارد آن بحث شوم. اگر خدا توفیق داد زمانی مفصل وارد بحث اخلاص شویم، آن روایات را برایتان می‌خوانم که ببینید چه قدر این بحث ظریف است! اخلاص در نیت، فقط بحث اخلاص در رفتن به سوی انجام عمل نیست. آن نیست که فقط در آغاز مرا وامی‌دارد؛ برمی‌انگیزد؛ به سمت انجام عمل سوق می‌دهد. آنچه هم که مرا به مداومت عمل وامی‌دارد؛ آنچه هم مرا تا خاتمه‌ی عمل همراهی می‌کند؛ و آنچه که حتی بعد از اتمام عمل هم وجود خواهد داشت، همه در اخلاص من نقش دارند.

خلوص تمام عیار در نیت، منحصر به کمال اولیاء الله است

نکته‌ی دوم این است؛ عبادت خالص خالص، یعنی خدا را عبادت می‌کنم فقط برای این که خدا زیبنده‌ی عبادت شدن است؛ این عبادت، جز از کمالین اولیای خدا، از اکثریت قریب به اتفاق خلق بر نمی‌آید. این که شخص در عبادتش هیچ چیز نخواهد. بگوید من عبدم و وظیفه‌ی عبد، عبادت و بندگی کردن است؛ در قبال عبادتش هیچ چیز نخواهد؛ نه دنیوی، نه آخروی. حتی مقامات معنوی را هم نخواهد؛ حتی قرب خدا را هم نخواهد. این مقام خیلی بلندی است. ما می‌گوییم نماز می‌خوانم قربةً إلی الله، اما برای کسی که خدا را عبادت می‌کند فقط برای این که خدا سزاوار عبادت شدن است و لا غیر؛ آن جا قصد قرب هم نیست؛ قصد تقرب هم نیست. یعنی عبادت را پلی برای رسیدن به هیچ چیز قرار نمی‌دهد. این از اکثریت قریب به اتفاق خلق بر نمی‌آید. چنین چیزی از مقامات کمال اولیای الهی است. حافظ می‌گوید:

وصال و قرب چه باشد، رضای دوست طلب که حیف باشد از او غیر از این تمنایی

وصال و قرب چه باشد؟ این که در عبادت می‌گویی قصد وصال خدا دارم؛ پس خودت می‌خواهی به وصال خدا برسی. قصد قرب به خدا دارم؛ پس خودت می‌خواهی به خدا نزدیک شوی. می‌گویند در عبادت و طاعت در پی اینها هم نباش. این مقام، مقامی نیست که در دسترس اکثریت قریب به اتفاق خلق باشد. این مقام امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که به خداوند عرضه می‌دارند: «بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ». لذاست که عبادت‌های از ترس عذاب یا دیگر پیامدهای تلخ ترک طاعت یا عبادت و عبادت‌های به طمع ثواب یا سایر پیامدهای مثبت انجام طاعت و عبادت هم مردود نیست. چون عبادت خالص و مقام خلوص، به معنای کامل کلمه، از اکثر خلق بر نمی‌آید.

علائم عدم خلوص نیت

از کجا می‌فهمیم که عبادت ما خالصانه برای خدا نیست؟ یعنی اخلاصی که شرط قبولی عبادت است، خدای نکرده در ما وجود ندارد. عدم اخلاص علائم رفتاری‌یی دارد که می‌شود از آنها به نبود اخلاص پی برد. قرآن فرمود: «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ؛ وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ»^۹ انسان بر نفس خودش بصیر است؛ می‌داند چه کاره است. ولو برای دیگران توجیه می‌کند؛ عذر می‌آورد؛ ولی اگر به خودش مراجعه کند، می‌فهمد چه کاره است.

یکی از علائم عدم اخلاص این است که انسان در خودش بگردد و پیدا کند که اگر حین عبادت، شخص دیگری هم وارد شد و دید که مثلاً من دارم در دل سحر، نماز شب می‌خوانم و «إِلَهِي الْعَفْوُ» می‌گویم و اشکم جاری است؛ و من متوجه ورود او و این که او مرا در آن حال

^۹ سوره‌ی قیامت، آیه‌های ۱۴ و ۱۵.

خوش دید، شدم و در پی آن، نه این که عملم را زیاد کردم؛ ذکر بیشتر گفتم؛ نمازم را بیشتر طول دادم؛ نه؛ حتی عملم را هم زیاد نکردم؛ اما نشاطم در عبادت بیشتر شد؛ یعنی احساس کردم انرژی‌یی که برای عبادت کردن داشتم، زیاد شد؛ شوق و نشاطم در عملی که داشتم انجام می‌دادم زیاد شد؛ همین دلیل است بر این که نیتم خالص نیست؛ یعنی غیر در نیت من نقش دارد. یا این که موقع عبادت کسی مرا ندید، اما بعدها خبر این که چنین عبادت‌های سحری‌یی دارم؛ چنین نماز شب‌های باحالی دارم، بین مردم پیچید؛ خودم هم منتشر نکردم؛ خبرش پیچید و مردم فهمیدند؛ و من از این که مردم فهمیدند، بدم نیامد؛ خوشحال شدم؛ خوشم آمد؛ این هم شاهده‌ی است بر این که نیتم خالص نیست. یا این که اصلاً نه کسی مرا دید؛ نه خبر عبادتم به گوش کسی رسید؛ اما به خاطر آن مثلاً نماز شب باحالی که دارم می‌خوانم، مقامی برتر از دیگران برای خودم قائل باشم؛ خود را یک سر و گردن برتر از دیگران ببینم؛ در درونم بگویم سزاوار و شایسته است و جا دارد که مردم برای منی که با معنویت و اهل عبادت‌های خالصانه‌ام، احترام فوق العاده‌یی قائل باشند؛ مرا صدر مجلس بنشانند؛ جلوی پای من بلند شوند؛ به من سلام کنند؛ به من احترام بگذارند؛ همین در ذهنم و در دلم گذشت؛ آن را ابراز هم نکردم؛ اما به خاطر آن عبادت، برتری‌یی برای خود قائل باشم؛ این یکی از جلوه‌های عجب به عمل صالح و عجب به عبادت است که چیز بسیار خطرناکی است. نقش مُخَرَّب و ویران‌گر هیچ معصیتی به طور مطلق، به پای عجب و خودپسندی به خاطر عبادت و طاعت نمی‌رسد. خدا می‌داند عجب در اثر عبادت چه بلای مُهَلِّک و ویرانگری است؛ هیچ معصیتی تا آن حد ویرانگر نیست. این که من خودم را برتر از دیگران می‌دانم؛ دیگران را به دیده‌ی حِقارت می‌نگرم؛ برای خودم پیش خدا جایگاه ویژه‌ای قائلم؛ خدا می‌داند این عجب چه

چیز وحشتناکی است! اگر شخص دید به خاطر عبادت‌های فوق‌العاده‌یی که در خلوت‌ها دارد و نگذاشته احدی هم از آنها خبردار شود؛ در دلش جایگاهی برتر از دیگران برای خود قائل است و با خود می‌گوید اگر واقعاً بخواهد حقّ مطلب آدا شود، مردم باید مرا صدرنشین مجالسشان قرار دهند؛ مورد احترام و اکرام قرار دهند؛ اگر چنین حالی را در درون خود دید؛ بداند آن عبادت، عبادت خالص نیست. اینها شاخص‌هایی است که خود فرد می‌تواند خود را با آن مَحَك بزند و ببیند در عبادت، به واقع نیتش خالص است؟ چون خدا فرمود من غیر خالص را نمی‌پذیرم؛ ببینم این نمازی که می‌خوانم، نمازی است که خدا می‌پذیرد؟ یا نه، خدای ناکرده نیتم مَشوب به چیزهای دیگری است؛ خالص نیست. می‌گویند شخصی سی سال موفق بود به این که نمازش را به جماعت بگزارد و در طول این سی سال همیشه زودتر می‌آمد و در صف اوّل جماعت، نماز می‌خواند. خیلی هم خوشحال بود؛ چراکه احساس می‌کرد توفیقی الهی است که خدا به او داده است و بدان موفق است. یک‌بار که داشت به مسجد می‌آمد، تصادفاً اتّفاقی افتاد؛ چند دقیقه‌یی دیر رسید و صف اوّل کامل شده بود. ناگزیر در صف دوم ایستاد و نماز خواند. اما وقتی داشت نماز می‌خواند؛ دید از این‌که به موقع نرسیده تا در صف اوّل نماز بخواند، نوعی حالت خجالت و شرمندگی در درونش است؛ احساس کرد از دیگران خجالت می‌کشد که چرا امروز دارم در صف دوم نماز می‌خوانم. از همین‌جا فهمید لذّت در صف اوّل نماز خواندن، در نیت نمازهای سی‌ساله‌اش دَخیل بوده است. گفت نمازم برای خدا خالص نبوده است؛ لذا سی سال نمازش را قضا کرد. از این قبیل قضایا در کتب اخلاق فراوان است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ